نادر شهریوری (صدقی)

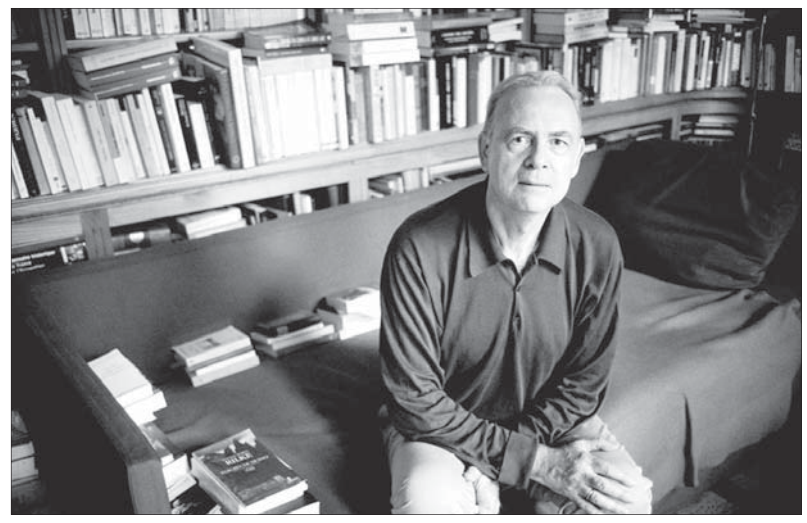

شکل‌های زندگی: درباره پاتریک مودیانو، برنده نوبل ۲۰۱۴

هرگز فرزند کسی نبوده‌ام

«بعضی سکوت‌ها به گردن ما حق دارند»[1]

لحظات گذشته عطش روایت‌شدن دارند و نه‌تنها لحظه‌ها، بلکه خیابان‌ها، چهارراه‌ها، کافه‌ها، میدان‌ها و هرآنچه بر اثر ناپایداری مکان‌ها و زمان‌ها دود شده و به آسمان رفته‌اند؛ یعنی محله‌ها و آدم‌های گمشده. گذشته در عطش روایت‌شدن می‌سوزد با این حال لحظه‌ها به‌سادگی به یاد آورده نمی‌شوند. گاه حادثه‌ای بر گذشته حتی گذشته دور روشنایی می‌دهد... و باعث می‌شود تا نقطه‌ها و گره‌گاه‌های مبهم آن گذشته کشف و به یک تعبیر بازسازی شود. کشف و بازسازی یک حادثه اگرچه جزو وظایف کارآگاهی است، اما پاتریک مودیانو در مقام نویسنده‌ای که گذشته هرگز برایش نگذشته است، میلی مالیخولیایی به آن دارد که راوی لحظه‌ها، مکان‌ها و آدم‌های گمشده گذشته خود باشد و هربار آنها را دوباره کشف کند.مودیانو در رمان «در کافه جوانی گم شده» (۲۰۰۷) داستان را حول یک اتفاق به نظم درمی‌آورد... آن اتفاق ناپدیدشدن به یکباره زنی جوان به‌نام لوکی است. لوکی که اسم مستعار این زن جوان است، مشتری دایمی کافه پاتوق دوستان جوان و همسن‌وسال خود است اما این مشتری دایمی کافه کنده که دیگران به حضورش عادت کرده‌اند و مادام شادلی صاحب کافه او را دوست‌داشتنی‌ترین مشتری‌اش می‌داند، به یکباره ناپدید می‌شود. رمان «در کافه جوانی گم شده» به‌جز روایت لوکی حاوی روایت سه‌نظر دیگری است که با بازگوکردن خاطره‌های خود سعی دارند علت ناپدیدشدن لوکی را کشف کنند تا به شمایی کلی از ماجرا دست یابند. تا قبل از این اتفاق- گم‌شدن لوکی- دوستانش و به‌طور کلی مشتریان کافه هیچ از گذشته سخن نمی‌گویند «وقتی در کُنده حضور داشتیم هرگز از نسل و تبار خود سوالی نمی‌کردیم. بس که جوان بودیم. گذشته و ریشه‌ای پشت‌سرمان نداشتیم تا برملا کنیم. در روند روزها زنده بودیم. این ویژگی در مورد بزرگ‌ترها هم صدق می‌کرد آداموف، با بیله یا حتی دکتر ولا هرگز کمترین حرفی از گذشته‌شان نمی‌زدند.»[2] مضمون رمان «در کافه جوانی گم شده» در «محله گم‌شده» (۱۹۸۴) قبلا پی گرفته شده است. در این رمان، مودیانو به ماجرای سفر کاری آمبرزو گیز، نویسنده موفق از لندن به پاریس به شهر زادگاهش می‌پردازد، تا قبل از آمدن گیز به پاریس، او به همراه همسر و سه‌فرزند و خدمتکارانش زندگی راحت و آسوده‌ای را در لندن می‌گذراند. اما «واقعه» ورود گیز به پاریس که همراه با دلهره و خاطره است، او را به یکباره به حال‌وهوای گذشته، گذشته‌ای که کودکی و نوجوانی‌اش را در آن گذرانده، می‌برد. گیز لحظه ورودش به پاریس را بعد از ۲۰سال اینطور شرح می‌دهد: «... موقع پیاده‌شدن از هواپیما حس کردم کمی دلهره دارم... آدرس هتل را به راننده تاکسی نشان دادم و از این می‌ترسیدم که مبادا سر صحبت را باز کند.»[3] راننده سر صحبت را باز نمی‌کند، اما رویاها با او صحبت می‌کنند و البته دیگر رهایش نمی‌کنند.

گذشته برای مودیانو وضعی متناقض است، کابوس و واقعیت است، نمی‌خواهد به سمتش برود اما نیرویی قوی او را به آن‌سو می‌کشاند، گویی راز نگشوده‌ای وجود دارد که باید آن را کشف کند که سرنوشتش به گذشته گره خورده است. کار او از این جنبه به کارآگاه شباهت دارد، اما با این تفاوت مهم که حتی یک پرونده را نمی‌تواند مختومه کند. معماهای مودیانو از جنس زندگی‌اند که همواره لاینحل می‌مانند. او در مصاحبه‌ای نمونه‌ای از معماهای لاینحل زندگی‌اش را اینطور بیان می‌کند: «... در سال ۱۹۶۳، ۱۸سالم بود... . در دوره‌ای بحرانی بود. برای ادامه زندگی به پول نیاز داشتم. مادرم که در تئاتر کار می‌کرد، نمی‌توانست کمک کند و من خیلی آرام بدون هیچ خشونتی از پدرم درخواست کمک کردم، ولی او فورا پلیس را خبر کرد و آنها هردو ما را دستگیر کردند. احساس خیلی عجیبی است که آدم همراه پدرش در ماشین پلیس بنشیند. در کلانتری پدرم مرا متهم کرد و گفت که بی‌سروپا هستم، پلیس او را آزاد کرد و مرا نگاه داشت البته نه طولانی.»این حس خیلی عجیبی است؛ حسی که آدم همراه پدرش در ماشین پلیس بنشیند. پدری تا به این حد قدرتمند، خودخواه و بی‌تفاوت اما به هرحال مرموز و «معمایی». این موضوع باز مودیانو را به جست‌وجوی گذشته به سوی «پدر» می‌کشاند. چرا و چگونه پدر یهودی‌اش در ۱۹۴۳ در اشغال پاریس توسط نازی‌های آلمان جان سالم به‌در می‌برد؟ گفته می‌شود سه‌داستان اول مودیانو، میدان اتوال، تصادف شبانه و بلوار کمربندی بر پایه دوران اشغال فرانسه نوشته شده؛ دورانی که مودیانو متولد نشده اما «پدر» حضور دارد و تجارت سیاه می‌کند. راوی رمان در این تریلوژی به «درون پلیدترین گروه‌های همکاری و همدستی با آلمان‌ها در دوران اشغال نفوذ می‌کند تا به هویت خود دست یابد، ابعاد حقارت خود را اندازه بگیرد و در نهایت پدرش را نجات دهد» [4] اما چرا مودیانو می‌خواهد پدر را نجات دهد؟«سال‌ها پیش موقعی که دیگر داشتم پا به سن بلوغ می‌گذاشتم، دیروقت از میدان پیرامید می‌گذشتم تا به کنکورد بروم که یکهو اتومبیلی از تاریکی بیرون آمد. اول خیال کردم از بغلم رد می‌شود، ولی بعد درد شدیدی از قوزک پا تا زانویم احساس کردم. افتادم روی پیاده‌رو»[5]. این آغاز رمان تصادف شبانه است، اتومبیلی به پای پسرک می‌زند و زن راننده که او نیز صورتش زخمی می‌شود پسرک را به بیمارستان می‌رساند وقتی پسرک به هوش می‌آید، می‌بیند زن در بیمارستان نیست ولی به عنوان غرامت یک دسته‌اسکناس برایش گذارده. تمامی رمان تا انتها تلاش پسرک می‌شود برای یافتن زن. پسرک در جست‌وجوی زن به تمامی کافه‌ها، خیابان‌ها و تعمیرگاه‌های آدرس مجله‌ای که از او سراغ دارد، سر می‌زند تا شاید ردی از او پیدا کند، نه برای آنکه از زن شکایت یا از او طلب غرامت بیشتری کند یا زن را برای بی‌اعتنایی‌اش سرزنش کند، نه! فقط برای آنکه مراتب حق‌شناسی‌اش را به او بگوید زیرا این زن ژاکلین‌بو سرژان جایگزین مادرش شده است.

اگر تنها یک نمونه برای دیالکتیکی که ژرژ سورل بیان می‌کند بتوان یافت، آن نمونه ادبیات مودیانو است. مادر، بچه کوچکش را تنبیه می‌کند، بچه گریه می‌کند و مادر را ترک می‌کند، اما زمان زیادی نمی‌گذرد که بچه با عشق و محبت بیشتری به سوی مادر بازمی‌گردد زیرا درمی‌یابد هیچ‌چیز در جهان جایگزین مادرش نمی‌شود. او هویت خود را با مادرش یکی می‌بیند، بدون مادر، بچه هویتی ندارد و اصلا وجود ندارد. در عالم ادبیات با مودیانو است که آدمی با مقوله «هویت آشنا می‌شود هیچ‌کس جز مودیانو با چنین صداقتی با خود یا در واقع با هویت خود رودررو نمی‌شود، شاید از آن‌رو که به معنای مرسوم، خانواده‌ای نداشت. با این حال، «مودیانو»ی به تعبیر خودش «اسیر خود»** اسیر رمانتیسمی قوی است. او می‌کوشد به کمک تخیل قوی، تجلیات عاطفی لحظات و رویدادهای سپری‌شده را به منظور مشروعیت‌بخشیدن به اکنون خود توجیه کند. تلاش برای نجات پدر و حتی مشروعیت‌بخشیدن به او، تلاشی در همین راستاست. آری گذشته در عطش روایت‌شدن می‌سوزد اما نمی‌خواهد تنها آثار گردوغبار روزگار از چهره‌اش زوده شود، گذشته در پی صراحت‌بخشیدن به تمامیت خود است.

پی‌نوشت‌ها:

*مودیانو «کتاب خیابان بوتیک‌های خاموش» را همچنین به پدرش تقدیم می‌کند، حتی روان آدمی نیز ماحصل بخشی از روابط قدرت به تعبیر نیچه‌ای آن است که بر آن اساس بیرون درونی می‌شود.

** به نقل از مصاحبه‌ای است که مودیانو می‌گوید: «از آغاز تا امروز من اسیر این «من» هستم.» مصاحبه با پاتریک مودیانو، ترجمه یاسمن‌منو.

۱، ۲، ۴- در کافه جوانی گم شده، پاتریک مودیانو، ساسان تبسمی، ص۴۷، ۳۲، ۹

۳- محله گم‌شده، پاتریک مودیانو، اصغر نوری، ص۱۵

۵- تصادف شبانه، پاتریک مودیانو، حسین سلیمانی‌نژاد، ص۷

یادداشتی بر رمان «دودِ» حسین سناپور

دود همه‌جا را گرفته

مرضیه صادقی

به‌طور معمول اول هر رمان کلیدی است برای ورود به آنچه قرار است گفته شود. در همین ابتدا نشانه‌هایی از شخصیت‌های داستان، مکان و زمان و افرادی که حول‌وحوش شخصیت اصلی نقشی دارند به‌نوعی معرفی می‌شوند. با فضای داستان آشنا می‌شویم و می‌توانیم کلیتی از ماجرا را بفهمیم، به‌اضافه گره و تعلیقی که ما را تا به‌آخر دنبال می‌کند. مهم‌تر از این امکان‌ها، شاید بتوان گفت، جمله اول یکی از کلیدی‌ترین جملات برای ورود به دنیای رمان است. با جمله اول قرار است خواننده، آنچنان درگیر شود که تا آخر رمان پیش برود. جمله اول رمان «دود» از همین جمله‌هایی است که خواننده را درگیر می‌کند و او را به سطرهای بعدی سوق می‌دهد به‌علاوه اینکه فضای داستان را در همان ابتدا روشن می‌کند. «ظرف‌ها را بشورم یا نه؟» همین ابتدا شک‌ودودلی شخصیت اصلی پایه‌گذاری می‌شود؛ شخصیتی در یک رمان مدرن که قرار است ما را با تردید و درون پرازابهام خود آشنا کند. شخصیت اصلی «احسان» با لحنی نامطمئن و پرابهام خود، ما را به چالش می‌کشد و وارد دنیای ذهنی خود می‌کند؛ دنیایی پر از سوال‌های بی‌جواب که نمی‌داند با آنها چه‌کار کند. راوی در همان ابتدا با یک مساله ساده و روزمره درگیر است، «ظرف‌ها را بشورم یا نه». وقتی در توان خود نمی‌بیند این کار ساده و روزمره را انجام دهد یا نه، آن‌وقت با کارهای بزرگ‌تر و پیچیده‌تر خود چه‌کار خواهد کرد. او در ادامه می‌گوید «...اگر بشورم...». این «اگر» آن ابهام و گیجی را دوچندان می‌کند. از همین پرسش‌های اولیه، واگویه‌های ذهنی و درونی شخصیت آغاز می‌شود. احسان پر از تردیدهایی است که او را کنج خانه نشانده، حرف‌های زیادی دارد اما نمی‌تواند بر زبان آورد. «راجع به چی باید با درسا حرف بزنم؟» شخصیت اصلی حتی برای حرف‌زدن با دخترش هم درمانده است و نمی‌داند چه بگوید. نه اینکه حرفی نداشته باشد، حرف هست اما او نمی‌داند از کجا و برای چه بگوید.» مثل همیشه، که هرکاری را که خیلی دلم بخواهد نمی‌توام بکنم.» (ص۸) این بلاتکلیفی در درون احسان آنقدر رخنه کرده است که کلی کارهای ناتمام و نصفه‌نیمه برایش به‌جا گذاشته و تا آنجا پیش رفته که در تلاش برای جمع‌وجورکردن خانه، حتی وقتی قرار است دخترش بیاید هم درمی‌ماند. «پیش از آمدنش جمع می‌کردم بهتر بود. خوب نیست فکر کند پریشانم.» (ص۱۵) اما به‌راستی او پریشان است و بلاتکلیف.

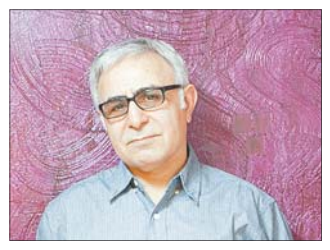

دود

حسین سناپور

نشر: چشمه

چاپ اول: ۱۳۹۳

اینها نمونه‌ای از رفتاروکردار شخصیت اصلی است که با درماندگی و پریشانی خود راه به جایی نمی‌برد. از همان سطرهای اولیه روشن است که احسان با دنیایی غیر از آنچه خود می‌خواهد روبه‌روست. می‌خواهد حرف بزند نمی‌تواند. می‌خواهد همراه باشد نمی‌شود. همه با او کار دارند اما او نمی‌خواهد با کسی کار داشته باشد. «شده‌ام لِهِ زن‌های افسرده و خیانت‌دیده و دم‌مرگ» (ص۱۳) زنش، مادر درسا از او جدا شده، دوست سابقش بنا به نیاز خود به او رومی‌آورد. زهره، دوست کنونی‌اش رفتار او را نمی‌پسندد. همه آدم‌های دوروبرش به‌خاطر خودشان به احسان نیاز دارند نه برای آنچه که هست. حتی وقتی می‌خواهد به دوست گرفتار خود، در حال کتک‌خوردن کمک کند، فقط یک تماشاگر محض بوده و غیر از آن هیچ. دیگران او را چون ابزاری برای آمال و خواسته‌های خود می‌خواهند و او برای همین به انزوای خودخواسته‌اش پناه می‌برد. اما در این پرتاب درونی و تنهایی راحتش نمی‌گذارند. برای درخواست کمک لادن به دوست دیرینه‌اش (فرشید) روی می‌آورد و می‌شنود، «حسام‌الدین پرده‌نشین» (ص۱۶) او در دنیای شلوغ و درهم‌برهم دوروبرش تنهاست. نمی‌خواهد شریک هیچ منفعتی باشد. تا جایی‌که در خدمت‌کردن به دخترش هم کم می‌آورد. دوروبری که پر از ترازوی سود و زیان است. «اگر احتیاجی نداری، به‌اش رو ندهی بهتر است. دیگر آن آدم نیست.» (ص۱۷) آری احتیاج، معیارسنجش ارتباط شده، آن‌هم فقط تا زمانی که سودآوری داشته باشد. اما احسان از این مقوله‌ها جداست. معامله بر سرآدم‌ها را برای سود و زیان نمی‌پذیرد. احسان نمی‌تواند مطابق میل دیگران زندگی خود را پیش ببرد، برای همین دوری پیشه می‌کند. اگر کاری به کارش نداشته باشند دنیای خودساخته‌اش را ترجیح می‌دهد. اما در مقابل لادن نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. بی‌تفاوتی کار او نیست. نصیحت دوستش را هم به گوش نمی‌گیرد: «این‌روزها به خیلی‌ها رو انداخته. کسی هم تحویلش نگرفته. هم به‌خاطر گندهای خودش، هم به‌خاطر حرمت رییس.» (ص۱۸) رییس که تا دیروز روشنفکر در خدمت دیگران بوده، حالا برای نیازهای خودش پا روی سر دیگران می‌گذارد. مظفر نمونه‌ای است از هزار که امروز به مدد کارهایش به عرش رسیده و از هیچ‌چیز ابایی ندارد. البته کاش یکی، دونمونه از روشنفکربازی‌های مظفر را می‌دیدیم. در اینجا فرشید هم به‌خاطر رییس و حساب‌وکتاب کاری خود بهتر می‌بیند وجهه کاری خود را خراب نکند. بعد از فصل اول آرام‌آرام با بقیه ماجرا آشنا می‌شویم و می‌خوانیم که چطور این دنیای ناآشنای احسان شکل گرفته است. در هر فصل دنیای مغایر با خواسته‌های احسان به تصویر کشیده می‌شود. تا خانه دوست در حال مرگش می‌رود اما نمی‌داند چه کاری انجام دهد. به زهره قول همراهی برای انجام کاری می‌دهد اما نمی‌تواند، «زهره را چه‌کار کنم؟» او با هر کار خود تنها و تنهاتر می‌شود. دودی تا ته جان او رخنه کرده و رهایش نمی‌کند. نمی‌تواند نه از دوستانش دست بکشد و نه با آنها نشست‌وبرخاستی داشته باشد. خورده تردید و اگر و آیا در لحظه‌لحظه‌های او هست. حتی وقتی برای بردنش به مهمانی که خود می‌خواست، می‌آیند، سوال‌ها راحتش نمی‌گذارند. دیگر نمی‌تواند مثل بقیه باشد. همیشه در حال کلنجارهای درونی بی‌جواب است. همان تردید و شک ابتدای رمان تا آخر داستان با شخصیت اصلی و خواننده باقی می‌ماند. راوی رمان با دست‌وپازدن‌های خود، با دور و نزدیک‌شدن‌ها، با تنهایی‌هایش می‌خواهد کاری کند و این بلاتکلیفی‌ها را جواب دهد.

با نگاه دقیقی به فصل اول این رمان می‌توان پیکره نگاه راوی داستان به زندگی خود و اطرافیانش را دریافت. می‌توان تک‌تک شخصیت‌های فرعی را شناخت؛ در همین فصل اول و در همان سطرهای اولیه که این تردید و درون پر تشویش را می‌بینیم و با شخصیت‌ها همراه می‌شویم. در هر فصل با تنهایی و ابهام‌های بیشتر او پیش می‌رویم؛ ابهامی که چون دود چشم و دل ما را می‌سوزاند.

عطف کتاب

تجدیدچاپ ۲ اثر از پاتریک مودیانو

دنیایی مملو از خاطرات

تا پیش از اهدای جایزه ادبی امسال به پاتریک مودیانو، چندکتاب این نویسنده معاصر فرانسوی به فارسی ترجمه شده بود؛ از جمله مهم‌ترین رمان او با عنوان «خیابان بوتیک‌های خاموش» که پیش‌تر با ترجمه ساسان تبسمی به فارسی منتشر شده بود. این کتاب که به‌تازگی در نشر افراز به چاپ سوم رسیده، روایتی است از کارآگاهی که چندسالی است حافظه خود را از دست داده و به‌دنبال کشف هویت واقعی خودش می‌رود و به این ترتیب به گذشته رجوع می‌کند تا حقیقت را دریابد. پیش از گرفتن نوبل ادبی امسال، مودیانو برنده جایزه گنکور در سال۱۹۷۸ هم شده بود که دلیل اصلی اهدای این جایزه به او همین رمان «خیابان بوتیک‌های خاموش» بود. به جز این، آثار دیگری از مودیانو، جایزه‌های ادبی متعددی برده‌اند که از میان آنها می‌توان از جایزه بزرگ آکادمی فرانسه، جایزه کتابفروشان و جایزه ملی ادبیات

خیابان بوتیک‌های خاموش

ترجمه ساسان تبسمی

نام برد. این‌روزها به‌جز «خیابان بوتیک‌های خاموش»، اثر دیگری هم از مودیانو توسط نشر چشمه به چاپ دوم رسیده است. «سیرکی که می‌گذرد» عنوان این کتاب است که توسط نسیم موسوی‌پاک به فارسی ترجمه شده است. این رمان در سال۱۹۹۲ منتشر شد و ماجرای آن هم به زندگی نوجوانی ۱۸ساله می‌پردازد که زندگی‌اش در پی تلاش برای برقراری رابطه‌ای دچار حوادث مختلفی شده و با دنیای پررمزورازی مواجه می‌شود. عنوان این رمان در واقع خود زندگی را مدنظر دارد که مانند سیرکی است که می‌گذرد. در بخشی از «پیش‌گفتار» این کتاب درباره جهان داستانی مودیانو آمده: «مودیانو در اغلب آثارش زندگی روزمره افراد عادی را به تصویر می‌کشد و با نگاهی تازه به واقعیات زندگی، آثاری بدیع می‌آفریند. آنچه موجب متمایزشدن داستان‌های او می‌شود، لذت همراهی خواننده با قهرمان‌های داستان است که گاه بی‌هیچ هدف مشخصی صفحات زندگی را ورق می‌زند. مودیانو نویسنده‌ای است که دنیای خاص خود را می‌آفریند: دنیایی مملو از خاطرات. او به بازآفرینی گذشته نمی‌پردازد، بلکه با دمیدن به غبار ناشی از گذر زمان، ماجراهای گذشته را جلوه‌گر می‌کند. شخصیت‌های داستانی مودیانو اغلب در خاطرات‌شان زندگی می‌کنند و در پی یافتن پاسخی برای آنچه در گذشته رخ داده، سرگردان‌اند.» این ویژگی در رمان «خیابان بوتیک‌های خاموش» هم دیده می‌شود چراکه در آنجا هم کارآگاه داستان با مساله گذشته و هویت خویش روبه‌رو است و می‌خواهد که از گذشته واقعی خود باخبر شود. در رمان «سیرکی که می‌گذرد»، گاه گذشته با زمان حال درهم می‌آمیزد. داستان این رمان به شش‌روز از زندگی جوانی می‌پردازد که در پی به تصویرکشیدن نوعی زندگی رویایی به دور از دغدغه‌های معمول است.

سیرکی که می‌گذرد

ترجمه نسیم موسوی‌پاک

نگاه

تازه‌های گروه انتشارات نیک

پارسا ریاحی

یادداشت‌هایی از این‌در و آن‌در

ژوزه ساراماگو از سال‌ها پیش و به‌واسطه ترجمه‌هایی که از داستان‌های او به فارسی انجام شده در ایران شناخته شده است و برخی از کتاب‌های او در ایران به چاپ‌های متعدد رسیده‌اند اما در ایران شناخت زیادی درباره وجوه مختلف زندگی او وجود ندارد و جز برخی نوشته‌های پراکنده چیز بیشتری درباره زندگی ساراماگو و جهان داستانی او وجود ندارد. اما مدتی پیش و با انتشار کتابی با عنوان «یادداشت‌ها» از ساراماگو این خلأ تا حدی جبران شد. «یادداشت‌ها»ی ساراماگو با ترجمه مصطفی اسلامیه به‌تازگی توسط نیکونشر به چاپ دوم رسیده است. یادداشت‌های این کتاب مربوط به سپتامبر۲۰۰۸ تا اوت۲۰۰۹ هستند که ساراماگو آنها را در وبلاگش‌اش می‌نوشت. این یادداشت‌ها در سال۲۰۱۰ به‌صورت کتابی مستقل منتشر شد و می‌توان آن را نوعی زندگی‌نامه خودنوشت دانست که به موضوعات مختلفی در حوزه‌های سیاسی، تاریخی، اجتماعی و هنری پرداخته است. ساراماگو در بخشی از پیشگفتار کوتاهش در این کتاب درباره نوشتن این یادداشت‌ها در وبلاگش آورده: «به من گفتند وبلاگستانی برایم تدارک دیده‌اند و من باید در آن بنویسم- دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها و حرف‌های ساده‌ای از این‌در و آن‌در، خلاصه هرچه به ذهنم می‌رسد. با انضباطی بیش از آنچه ظاهرا همیشه داشته‌ام، جواب دادم، بله، واقعا، این کار را می‌کنم، به شرط آنکه این یادداشت‌ها پشتکاری را نخواهد که در مورد کارهای دیگر مجبور بوده‌ام داشته باشم. برای اینکه بدانید این شرط چه اهمیتی دارد، به من می‌توانید اعتماد کنید.»

بازگشت جاویدان

میلان کوندرا از آن‌دست نویسندگانی است که به اعتقاد بسیاری شایسته دریافت نوبل ادبی بوده اما تاکنون نوبل ادبیات به او اهدا نشده؛ با این‌حال، آثار کوندرا در بعدی وسیع ترجمه و خوانده شده‌اند. داستان‌های کوندرا به لحاظ سبک نوشتن اهمیت زیادی دارند و البته او به‌جز رمان و داستان، درباره تئوری رمان و ادبیات هم کتاب‌هایی نوشته که آنها نیز حایز اهمیت‌اند. بخشی از آثار کوندرا در سال‌های گذشته به فارسی ترجمه و منتشر شده بودند، از جمله رمان «سبکی تحمل‌ناپذیر هستی» که البته این کتاب اولین‌بار در ایران با عنوان «بار هستی» و با ترجمه پرویز همایون‌پور به چاپ رسید. اما این رمان این روزها با ترجمه حسین کاظمی‌یزدی و البته با همان عنوان «سبکی تحمل‌ناپذیرهستی» توسط نیکونشر منتشر شده است. شخصیت اصلی این رمان پزشکی است که به‌دلیل مسایل سیاسی با مشکل مواجه شده و به این ترتیب این رمان با مسایل اجتماعی و سیاسی و البته فلسفی پیوند خورده است. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «ایده بازگشت جاویدان ایده مبهمی است؛ و نیچه اغلب دیگر فیلسوفان را با این ایده مبهوت کرده است: فکر کنید هرچیزی که ما یک‌بار تجربه کرده‌ایم روزی بازگردد؛ و این بازگشت تا ابد تکرار شود! این افسانه دیوانه‌وار چه معنایی دارد؟»

سوءتعبیر

«هتلی در شهری کوچک در ساحل نورماندی که در یک‌کتاب راهنما پیدایش کرده بودند. شانتال جمعه‌شب رسید و یک‌شب را تنها و بدون ژان-مارک آنجا سر کرد؛ ژان-مارک هم شنبه، حول‌وحوش ظهر، به او ملحق شد. شانتال ساک کوچکش را در اتاق گذاشت و از هتل بیرون رفت و بعد از گشت وگذاری مختصر در خیابان‌های ناآشنای شهر، به رستوران هتلش برگشت. ساعت ۷:۳۰ هم هنوز رستوران خالی بود. پشت میز نشست و منتظر شد تا کسی بیندش. آن سوی سالن، نزدیک در آشپزخانه، دوپیشخدمت زن سخت مشغول گپ‌زدن بودند...» «هویت» میلان کوندرا با این جملات شروع می‌شود. «هویت» رمانی کوتاه از کوندراست که این کتاب هم پیش‌تر با ترجمه پرویز همان‌پور به فارسی منتشر شده بود و به‌تازگی ترجمه دیگری از آن توسط حسین کاظمی‌یزدی توسط کتاب نشر نیکا به چاپ رسیده است. کوندرا در این رمان به واسطه روایت رابطه‌ای عاشقانه میان یک زوج، به مساله هویت، سوءتعبیر و سوءتفاهم در رفتارهای انسان می‌پردازد و البته این داستان مثل اغلب آثار کوندرا وجوه مختلف دیگری هم دارد.

آوازخوان

«ترانه‌های شبانه» عنوان کتابی است از کازوئو ایشیگورو که با ترجمه مهدی غبرایی توسط انتشارات اژدهای‌طلایی منتشر شده است. ایشیگورو در سال۱۹۵۴ متولد شده و از پنج‌سالگی در انگلستان زندگی کرده است. اولین رمان او در سال۱۹۸۲ با عنوان «چشم‌انداز پرنده‌رنگ تپه‌ها» منتشر شد و بعد آثار دیگری نوشت که به ترتیب عبارتند از: هنرمندی از جهان شناور، بازمانده روز، تسلی‌ناپذیر، وقتی یتیم بودیم، هرگز ترکم مکن و ترانه‌های شبانه. «ترانه‌های شبانه» شامل پنج‌داستان به‌هم پیوسته است که به‌قول ایشیگورو می‌توان آن را چیزی بین داستان‌های کوتاه و رمان تلقی کرد. غبرایی که پیش از این «هرگز ترکم مکن» را هم به فارسی ترجمه کرده بود، در بخشی از مقدمه‌اش که در ابتدای «ترانه‌های شبانه» آمده نوشته: «کازوئو ایشیگورو مانند همتای دیگرش، هاروکی موراکامی، جزو نسل پس از جنگ‌جهانی‌دوم است که خود را از نثر رسمی و موقر نسل قبل رهانده‌اند و با تاثیرگرفتن از ادبیات غرب به نثر ساده و جانداری رو آورده‌اند. این موضوع در مورد ایشیگورو بیشتر مصداق دارد که نشوونمایش اصولا در غرب (لندن) بوده است... در داستان‌های آوازهای شبانه که حول محور موسیقی می‌چرخد و مضمون اصلی آن عشق و سوءتفاهم است، در کنار مایه‌های ازلی و ابدی بلندپروازی، سرگردانی، نفع‌طلبی، آرمان‌گرایی و... لحن در عین آنکه خالی از اندوه نیست، شاد است و همراه با رگه‌های زیرجلدی طنزی ملایم. علاوه‌بر این، یکی دیگر از مضامین مکرر این داستان‌ها ستایش از جوانی یا شاید به نحوی همان جست‌وجوی زمان از دست‌رفته یا حتی دم غنیمت‌شمردن باشد؛ زمان می‌گذرد و وصال طعم اندوه دارد، زمان می‌گذرد و فراق رد اندوه به جا می‌گذارد، زمان می‌گذرد و شکست و موفقیت در عیار آنچه گذشته و دیگر نیست با تراز اندوه سنجیده می‌شود...»

تازه‌های نشر مروارید

تکه‌هایی از یک زندگی

جک کرواک از نویسندگان مشهور نسل بیت است که تا همین چندی‌پیش جز برخی اشعارش چیزی به فارسی ترجمه نشده بود، تا اینکه سال گذشته رمانی از او با نام «ولگردهای دارما» به فارسی منتشر شد و به‌تازگی هم رمان دیگری از کرواک با عنوان «مگی کسیدی» با ترجمه یگانه وصالی و در نشر مروارید به چاپ رسیده است. قهرمان رمان «مگی کسیدی»، شخصیتی با نام جک دولوز است که درواقع قهرمان رمان دیگری از کرواک با نام «در راه» هم هست. البته ناشر آمریکایی کرواک اجازه نداد که نام قهرمان‌های این دو رمان نامی مشترک داشته باشند اما خود کرواک این دو رمان را «تکه‌هایی از یک زندگی» معرفی کرده است. بنا به توضیحی که در ترجمه رمان «مگی کسیدی» آمده، قهرمان رمان «در راه» قهرمان ناراضی و بی‌قرار جاده‌هاست اما در «مگی کسیدی»، کرواک پرتره نوجوانی با عاطفه و مهربان را به تصویر می‌کشد که احساس مردشدن دارد. «مگی کسیدی»، «روایتی است از دوستی با هم‌مدرسه‌ای‌ها و دغدغه‌های پسران دبیرستانی و همین‌طور درگیری با عشق اول و دشواری‌های بزرگ‌شدن در شهری کوچک». «مگی کسیدی»، یکی از ده‌ها کتابی است که کرواک در دهه۵۰میلادی نوشته بود اما تا زمانی‌که رمان «در راه» منتشر نشده و کرواک به شهرت نرسیده بود، این رمان هم به چاپ نرسید. مترجم کتاب در بخشی از یادداشت کوتاهش نوشته: «هنگام خواندن این رمان اصلا به نظر نمی‌آید کرواک شخصیت‌سازی کرده باشد. او به‌وضوح در حال به‌یادآوردن است و جای تعجب نیست که در آخر این رمان کوتاه، با یک پایان‌بندی امپرسیونیستی روبه‌رو می‌شویم نه پایان‌بندی معمولی یک رمان. کرواک نویسنده‌ای معمولی نیست؛ هنگام خواندن آثار او، زبان خود کرواک را می‌خوانید که شبیه هیچ‌کس دیگر نیست».

مگی کسیدی/ جک کرواک/ ترجمه یگانه وصالی

چالش‌های انسان مدرن

«یک منهای یک» مجموعه داستانی است از نویسندگان مختلف که با گردآوری و ترجمه سیروس قهرمانی به فارسی منتشر شده است. نویسندگانی که داستانی از آنها در این کتاب آمده عبارتند از: استیون میلهاوزر، پریمو لوری، هلن سیمپسون، اری دلوکا، پل ب لافارژ، بن لوری، کالم توبین، اتگار کرت، دیوید مینز، ریوکا گالکن و جیمز گراهام بالارد. نقطه اشتراک این داستان‌ها این است که همگی در مجله نیویورکر به چاپ رسیده‌اند و همانطور که مترجم کتاب هم توضیح داده، داستان‌های این مجموعه به‌لحاظ سبک و ساختار متفاوت هستند. از داستان‌های رئالیستی تا داستان‌های علمی- تخیلی در این مجموعه دیده می‌شود «اما درون‌مایه بیشتر آنها چالش ذهن انسان امروز در مقابل شرایط زندگی مدرن و تلاش او برای دست‌یافتن به شکلی انسانی‌تر از خود و شرایط زندگی‌اش است». داستان‌های این مجموعه از سال۲۰۰۶ به بعد در نیویورکر منتشر شده‌اند اما تاریخ نوشتن برخی از آنها و به‌خصوص داستان‌هایی که زبان اصلی‌شان انگلیسی نبوده قدیمی‌تر است.

یک منهای یک/ گردآوری و ترجمه سیروس قهرمانی